

تاریکی است

نویسنده: سعید محسنی

نورمی آید. میز درازی در میان است و تماشاگران در دو سوی این میز و روبروی هم نشسته اند. در دو سوی میز "خانم" و "دختر" نشسته اند. خانم چهل سالگی را رد کرده و دختر در حوالی هجده سالگی سیر می کند.

خانم: پس... قلم و کاغذ و سیگار می خوای؟

دختر: نه... من فقط کاغذ خواستم.

خانم: اما این جا تو در خواستت نوشتی... تقاضای قلم، کاغذ و سیگار دارم.

دختر: نه... من فقط تقاضای کاغذ کردم.

خانم: پس این چیه؟/ورقه ی کاغذ سفیدی را به طرف دختر به ما نشان می دهد/

دختر: من ننوشتم قلم و سیگار... فقط نوشتم کاغذ.

خانم: پس کی قلم و سیگار و بهش اضافه کرده؟

دختر: نمی دونم...

خانم: مشکلی نیست... بنویس که به قلم و سیگار احتیاج نداری.

دختر: من نوشتم که فقط کاغذ می خوام.

خانم: آره... اما باید سلسله مراتب اداریش طی بشه...

/دختر در مقابل ورقه ای که پیش رو دارد چیزی می نویسد و ورقه را کمی به جلو هل می دهد. خانم در آن سوی میز ورقه ای پیش می کشد و از روی آن می خواند/

دختر: پس قلم و سیگار داری؟

دختر: من سیگار نمی کشم.

خانم: اصلن؟

دختر: من فقط تقاضای کاغذ کردم.

خانم: کاغذ برای چی؟

دختر: باید بگم؟

خانم: آگه دوست داری...

دختر: کاغذو واسه چی می خوان؟

خانم: تو... برای چی می خواهی؟

دختر: می خوام روش بنویسم.

خانم: چی؟ چی بنویسی؟

دختر: باید بگم؟

خانم: بله... اینو باید بگی.

دختر:....

خانم: سکوت؟

دختر: می خوام یه یاد داشت روش بنویسم.

خانم: چه جور یاد داشتی...؟

دختر: یه یاد داشت راجع به تنهایی و خطرات ناشی از آن و راه کارهای عملی جهت جلوگیری از این خطرات.

خانم: درباره ی تنهایی؟

دختر: بله.

خانم: و خطرات ناشی از آن؟

دختر: بله.

خانم: و راه های جلوگیری؟

دختر: آره...

خانم: جلوگیری... پس بلدی جلوگیری کنی؟

دختر: او هوم...

خانم: چه جوری جلوگیری می کنی؟

دختر: از چی؟

خانم: از چی؟

دختر: از تنهایی...

خانم: از تنهایی؟

دختر: بله...

خانم: تو می دونی تنهایی یعنی چی؟

دختر: آره... فکر کنم می دونم.

دختر: تو تنهایی احساس کردی؟

خانم: شاید...

/خانم شروع به بو کشیدن می کند. اول آرام آرام و بعدتر با اشتهایی که مدام بیشتر می شود./

دختر: شما دارید چی کار می کنید؟

خانم: نمی... نمی... بینی...؟

دختر: دارید چی کار می کنید؟

خانم: بووووووووو... بووووووووت میکنم.

دختر: با شمام...

خانم: این تن بوی تنهایی نمیده... تنهایی بو داره... اما تن تو...

دختر: اصلن... خوشم نمیاد...

خانم: این تن چطور می تونه تنها بوده باشه؟... ببین چه بویی داره... اوووووف...

دختر: او هووی با توام... هوووووی...

خانم: چیه؟

دختر: شما حالتتون عادی نبود.

خانم: من؟

دختر: اصلن خوشم نمیاد که...

خانم: که؟

دختر: شما رفتارتون یه...

خانم: دیگه از چی خوشت نمیاد؟

دختر: من باز پرسیدم خانم. گفتن این جا اتاق درخواست هاس...

خانم: بله... این جا اتاق درخواست هاس...

دختر: گفتن اگه درخواستی دارم باید پیام این جا...

خانم: بله... اگه درخواستی داری باید بیای این جا.

دختر: ...بیرون روی در نوشته بود اتاق درخواست ها...

خانم: و منمدیر اتاق درخواستهام.

دختر: من درخواست کاغذ کردم.

خانم: بله... داریم درخواستتو بررسی می کنیم... می دونی؟ سلسله مراتب اداری... من باید این جا بنویسم تو کاغذو واسه چی می خوای؟

دختر: گفتم که...

خانم: یعنی می گی این چیزایی که گفتی... جدی بود؟

دختر: آره.

خانم: من نمی تونم به شما کاغذ بدم.

دختر: چرا؟

خانم: چون تو می خوای راجع به چیزی بنویسی که نمی شناسیش... که نمی خوای بوش کنی... لمسش کنی... و این یعنی حرام کردن کاغذ...

دختر: نمی فهمم.

خانم: من... باید تشخیص بدم که تو کاغذو درست مصرف می کنی یا نه.

دختر: خب؟

خانم: اما تو تنهایی رو... نمی تونی... حتی نمی داری... والبته غیر از اینا تن تو...

دختر: ...اصلن می خوام راجع به یه چیز دیگه بنویسم.

خانم: راجع به چی؟

دختر: نمی دونم... هرچی... مثلن درباره ی...

خانم: نمی شه... تو گفتی می خوای راجع به تنهایی بنویسی...

دختر: خب آره...

خانم: پس بو کن... زود باش... بو کن تا بهت کاغذ بدم.

دختر: شما اجازه ندارید که...

خانم: دارم... دارم...

دختر: برو عقب...

خانم: فقط چند دقیقه... بعدش...

دختر: و ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل م م کن.

خانم:

دختر: من اصلن کاغذ نمی خوام.

خانم: کاغذ نمی خوای؟

دختر: نه.

خانم: باشه بنویس و امضا کن.

دختر: می خوام برم بیرون...

خانم: عجله نکن...

دختر: به من دست نزن...

خانم: مگه تو کاغذ نمی خوای؟

دختر: نه... الان نمی خوام... فقط می خوام از این جا برم بیرون...

خانم: چرا؟ چون من بهتر از بازپرست فهمیدم چی تو کله ات می گذره؟

/خانم می نویسد/

دختر: نام برده، قصد دارد تا راجع به خطرات تنهایی و بالطبع راجع به فواید تجمع تبلیغات راه بیاندازد...

دختر:

خانم: تو بد مخلصه ای می افتی دختر... من نمی خوام اوضاع از اینی که هست بدتر بشه... این گزارش کافیه تا تورو به خاطر... تو داری گریه می کنی؟

دختر: می شه یه دستمال کاغذی بهم بدین؟

خانم: آره... حتمن... فقط کافیه درخواستشو بنویسی.

دختر: ...حتی واسه گرفتن یه دستمال کاغذیم باید...

خانم: سلسله مراتب اداریه جانم... راستش فکر نمی کردم این قدر...

/دختر می نویسد. کاغزش را به پیش هل می دهد. در سوی دیگر میز، خانم برگه ای را بر می دارد و می خواند/

خانم: ...این جانب... تقاضای یک برگ دست مال کاغذی دارم...

دختر : بله یک برگ...گفتم دقیق بنویسم که تو سلسله مراتب اداری مشکلی پیش نیاد.

خانم:مشکل پیش اومده...هرچقدرم پیش می ریم داره بدتر می شه...
دختر:....

خانم:نچ نچ نچ...چرا با خودت این جوری می کنی دختر؟
دختر:یعنی چی؟

خانم:من اگه این درخواستو بدم به بالایی ها می دونی چی می شه؟
دختر:....چی نوشتم مگه؟تقاضای یک برگ دستمال کاغذی کردم.
خانم:دقیقن...چرا دستمال کاغذی؟

دختر: چون می خواستم مضمو باهاشو پاک کنم.

خانم: اما اونا می پرسن اگه برای پاک کردنه مفش بوده فقط...پس چرا ننوشته دستمال؟ نوشته دستمال کاغذی؟و با توجه به این که تو قبلس تقاضای کاغذ کردی و گفتی که کاغذو واسه چی می خوای اون وقته که...
دختر :....

خانم:می دونی چی می گم؟

دختر: من هیچ تقاضایی ندارم.اینم باید بنویسم؟

خانم: می دونی بزرگترین مشکل ماها تو این شرایط چیه؟
دختر:....

خانم:این که نسبت به حقوقی که داریم واقف نیستیم.

دختر:من هیچ تقاضایی ندارم.

خانم:واسه سیگار احتیاج نیست تقاضا بنویسی.تو روزانه سه نخ سیگار جیره داری...بیا بگیر...اینا مال تو....

دختر:جیره؟

خانم:روزی سه نخ.

دختر:روزی؟

خانم: او هوم...

دختر: باشه... بده بهم.

خانم: برش دار... فقط یه رسید بنویس که این جانب فلانی سه نخ سیگار تحویل گرفتم... نه تاریخ نمی خواد... امضاش کن... خوبه...

/دختر می نویسد. کاغذش را به پیش هل می دهد. در سوی دیگر میز، خانم برگه ای را بر می دارد و می خواند/

خانم: خوبه... این جانب... سه نخ سیگار از خانم مسوول اتاق درخواست ها دریافت نمودم... امضا...

تو چرا هی مدام داری وضعتو خراب تر از قبل میکنی؟...

دختر: ...

خانم: چرا نمی فهمی که من می خوام...

دختر: به من دست نزن.

خانم: می دونی می تونم با این رسید چه آشی برات بپزم؟

دختر: اون فقط رسید دریافت جیره ی سیگارمه...

خانم: آره... نوشتی سه نخ سیگار...

دختر: خب؟

خانم: با امضا... در حالی که تو هم توی بازپرسی و هم این جا گفتی که سیگار نمی کشی!

دختر: گفتی جیره امه... سه نخ...

خانم: آره... اما این جیره مال سیگار یاس...

دختر: باشه...

خانم: تو که سیگاری نیستی واسه چی سیگار خواستی؟

دختر: ...گاهی وقتا... گاهی وقتا می کشم... تفریحی...

خانم: پس بشین یه نخ بکش... می خوام ببینم... بکش... تفریحی...

دختر: می خوام برم یه جا تنهایی بکشم.

/خانم می نویسد/

خانم: تناقض رفتاری و گفتاری. نام برده که در اعترافاتش آمده کاغذ را برای نوشتن یاد داشتی برای خطرات تنهایی نیاز دارد اعلام کرد که می خواهد سیگارش را در تنهایی دود کند. شایان ذکر است که نام برده از سیگار کشیدن به عنوان یک تفریح یاد کرده و ترجیح می دهد این تفریح در خفا و تنهایی انجام پذیرد... می بینم که نیومده یه عالمه کاغذ رفته رو پرونده ات...

دختر: چه لذتی می بری از آزار دادن من؟

خانم: من؟ خیلی بی انصافی... من دارم اینا رو بهت می گم. می تونستم نگم و یه راست گزارششون کنم واسه بالا دستی... من اگه دارم باهات...

دختر: به من دست نزن.

خانم: باشه...

دختر: می خوام برم. الان...

خانم: خیلی خب... فقط باید قبل از رفتن سیگار رو رو بگذاری رو میز...

دختر: رسیدشو بده تا پس بدم.

خانم: نمی تونم...

دختر: گفتم که گاهی سیگار می کشم.

خانم: تو سیگاری نیستی دختر...

دختر: هستم.

خانم: تو فکر می کنی چرا تن من بو می ده؟

دختر:

خانم: چون؟

دختر: گفتم من سیگاریم و از امروز سه نخ سیگار در روز جیره دارم.

خانم: ثابت کن هستی... داری.

/خانم فندک را روی میز می گذارد. در آن سوی میز دختر فندک را از روی میز بر می دارد. سکوت. داستان دختر می لرزد. به زحمت سیگار را گوشه ی لبش می گذارد. فندک می زند. پیک اول و سرفه های شدید دختر... سیگار را روی میز خاموش می کند. سکوت. دختر ایستاده و به خانم نگاه می کند که در سوی دیگر میز نشسته و لبخند می زند/

دختر:

خانم:

دختر: جلو نیا...

خانم: می خوام یه چیزی دم گوشت بگم.

دختر: به من دست نزن...

خانم: گفتم می خوام یه چیزی دم گوشت بگم. همین...

/خانم با احتیاط بلند می شود. سری به اطراف می کشد و از همان جایی که ایستاده است چیزی را به نجوا می گوید. دختر در سوی دیگر میز با نگاهی پر از نفرت/

دختر: هرچی باشن شرافتشون از تو بیشتره...

/دختر بیرون می رود. خانم می نویسد/

خانم: نام برده از این جهت خطرناک است که برای رسیدن به هدف در این جا دریافت کاغذ-از انجام هیچ عملی ابا ندارد... چنان که شواهد الصاقی نشان می دهد که نام برده سیگاری نمی باشد و با این همه درخواست سیگار نمودن بتواند پس از خالی کردن توتون سیگار، از کاغذ آن برای نوشتن استفاده نماید.

/سکوت. ناگهان صدای جیغ گوش خراش دختر و فریاد التماس او در سر ما می پیچد. خانم یک نخ سیگار آتش می زند و با ولع دودش را فرو می دهد. نور آرام آرام کم می شود تا تنها نوری که روی جیغهای دختر شنیده می شود، سرخی نوک سیگار باشد/

دی ماه 1388

all rights reserved

STAGE RIGHTS

According to international law you can't produce a play until you've got the author's permission.

هر گونه استفاده‌ی نمایشی از این نمایش‌نامه منوط به اجازه‌ی کتبی نویسنده است